

تا در این روز جهان بشویند چی چشم این نم بر سر خاک تو که خاک  
 بر سر قطعه اند وارش نگرشی و خواب تا کل و سرین  
 نقش اندی تخت که دش کیست کل رویش بر جنت  
 خا رسن بر سر خاکش برست بعد از مفارقت او  
 او غم کردم و نیت جرم که بقیت عمرش بوس نمودم  
 و کرد مجالست اصحاب نکردم قطعه سود در میانیک  
 بودی که بنودی به نم موج صحبت کل خوشی  
 کرستی تشویش خار دوش چون طاووس نیازیک  
 اندر باغ وصل دیگر امروز از فراق یاری هم چو پاک  
 حکایت یکی از ملوک عرب را حدیثی سیلی و محبوب  
 و شورش احوال او بگفتند که با بکمال فضل و بلاغت

بدن

در سپاهان نهاده و زمام عقل از دست داده و با  
 انس گرفته بغرمود تا مجبوراً حاضر گردند ملاتش کرد و گفت  
 در شرف نفس انسان چه خلل دیدی که خوی بهایم گر  
 و ترک صحبت مردم دادی مجنون بنالید و گفت شعر  
 وَ رَبِّ صَدِيقٍ لَّامِنٍ فِي وَدَادٍ أَلَمْ يَرِ الْيَوْمَ مَا فُتِحَ  
 لِي عَنِّي قُطْعَةً كَأَنَّ الْإِنَانَ كَعَيْبٍ مَن كَفَنَهُ  
 روی اندلستان بدیدندی تا بجای تیغ در نظرت  
 پیکر دستها بریدندی تا حقیقت محضی بصورت  
 کواه آمدی قال الله تعالی فذالکین الذین لم یسئلوا  
 بلکه امیل آن شد که حال نیل را مشاهده کنند تا این  
 چه ضرورت است که موجب چندین مشت بهانست در احیا